هو العلیم

تبیین و توضیح حقیقت علم حضوری به بیان حضرت آیة اللَه حسینی طهرانی

حضرت آیة اللَه حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی

جلسات شرح حدیث عنوان بصری

بِسمِ اللَه الرَّحمنِ الرَّحیم

فقالَ: یا أبا عَبداللَه! لَیسَ العِلمُ بِالتَّعلُّمِ، إنَّما هُوَ نورٌ یقَعُ فی قَلبِ مَن یریدُ اللَه تَباركَ و تَعالى أنْ یهْدیهُ.

امام صادق علیه‌السّلام به عنوان بصری می‌فرمایند: ای بندۀ خدا! علم به واسطۀ تعلّم نیست. بلكه علم نوری است كه واقع می‌شود در قلب كسی كه خدا بخواهد او را هدایت كند. این علم عبارت است از این نور. نكته‌ای كه در اینجا به نظر می‌رسد این است كه در این عبارت امام صادق می‌فرمایند: كسی را كه خدا بخواهد هدایت كند، در قلب او، این نور را قرار می‌دهد. امّا كسی را كه راهی برای هدایت ندارد، این نور در قلب او نیست. معنای این، این است دیگر. عكس نقیض این قضیه اینطور می‌شود: هر كسی كه خدا بخواهد هدایتش كند این نور را در قلبش قرار می‌دهد و هر كسی را كه خدا نخواهد هدایتش كند و راهی به هدایت ندارد، پس معلوم می‌شود این نور در قلبش نیست. این یك مطلب. مطلب دیگر كه از اینجا استفاده می‌شود این است كه: آن نوری كه خدا در قلب این شخص قرار می‌دهد برای هدایت، آیا ممكن است آن نور به غیر از هدایت رهنمایی و راهبری كند؟ این دیگر امكان ندارد. یعنی اگر خداوند در قلب شخصی نور هدایت قرار داد، این علم قرار داد، دیگر این نور نمی‌شود شخص را به غیر از هدایت و به ضلال و گمراهی راهنمایی كند. معنای روایت این است دیگر. كلام حضرت این را می‌خواهد بفرماید: كسی را كه خدا بخواهد هدایت كند، این نور را در قلبش قرار می‌دهد. حالا اگر در قلب كسی این نور بود، آیا ممكن است دستورات او به غیر از هدایت متوجّه باشد؟ دیگر نمی‌شود، امكان ندارد. پس اگر ما دیدیم كه یك نفر آمد به غیر از هدایت و به طرق دیگری كه قطعاً برای ما مشخّص است كه راه، غیر از راه هدایت است، راهنمایی می‌كند، از این جا ما می‌فهمیم پس این در قلبش این نور نباید باشد. چون تعارض پیدا می‌شود. نوری را كه خدا در قلب این قرار داده، این نور چَپَكی دارد می‌رود؛ این كه نمی‌شود. به این طرف دارد می‌رود. از این طرف در قلبش نور است، بعد دستوراتی كه دارد می‌دهد، دستورات خلاف است. دستوراتی كه قطعاً انسان می‌داند خلاف است؛ نه اینكه جای شك و شبهه‌ای دارد. امام صادق می‌فرماید دیگر، ما حرف خودمان را كه نمی‌زنیم. طبق این بیان و طبق این عبارت، اگر شما در جایی دیدید كه دارد حركت و سمت‌گیری به غیر از آن طریقی است كه وجدان شما آن طریق را نمی‌پسندد، فطرت شما آن طریق را نمی‌پسندد، عقل و منطق شما این طریق را نمی‌پسندد، احكام مسلّمۀ اسلام این طریق را نمی‌پسندد، آن فرامین شریعت این طریق را نمی‌پسندد، اگر ما دیدیم به این سمت دارد می‌رود، بدانیم این اوامر از این نور سرچشمه نگرفته. نمی‌شود این طور باشد. حالا این یك مقدّمه‌ای بود كه ما گفتیم. حالا باید برویم یك راهی را دور بزنیم، برگردیم به این مطلبی كه الآن گفتیم برسیم. ببینیم می‌توانیم امروز از عهده بر بیاییم یا نه؟ یا مثل بقیۀ وعده‌هایی كه می‌دهیم، خلاصه همینطور هی به تأخیر می‌افتد. دیگر با خدا، ما شروع می‌كنیم، دیگر حالا ببینیم چه می‌شود.

علومی كه برای انسان حاصل می‌شود، این علوم را به دو دسته تقسیم می‌كنند؛ یكی علم حصولی و دیگری علم حضوری. علم حصولی، علم حصولی ـ اگر یك قدری مشكل هست، حالا یك مقداری تحمّل كنیم إن‌شاءاللَه مسأله خیال می‌كنم كه كم كم روشن بشود ـ علم حصولی آن علمی است كه تصوّر او و صورت علمیۀ آن پدیده و حادثه، فقط در ذهن می‌آید، همین. فرض كنید كه یك تصادفی در خیابان شده، یك شخصی می‌آید الآن به شما خبر می‌دهد: آقا! الآن در خیابان یك تصادفی شد و دو تا ماشین به همدیگر زدند و این خسارت هم آمد. یك صورتی فوراً در ذهن شما می‌آید. همین كه الآن من این حرف را به شما زدم، همین الآن، یك صورت تصادف در ذهن شما نیامد؟ در ذهن همتان آمد ولی نوع ماشین در ذهنتان نیامد؛ درست است؟ آیا این ماشینی كه الآن تصادف كرده، پیكان است؟ این ماشین فرض كنید كه من باب مثال ماشین شورلت است؟ نوع ماشین در هر صورت...، ولی یك صورت مبهمی از تصادف در ذهن شما، در ذهن همه‌مان آمد. یعنی به محض اینكه من این حرف را زدم، بخواهید، نخواهید، این صورت در ذهن شما آمده. به این می‌گویند علم حصولی. پس علم حصولی عبارت است از صُوَر ذهنیه‌ای كه این صوَر ذهنیه از خارج برای انسان حاصل می‌شود و این اصلاً گاهی اوقات ممكن است با واقع منطبق نباشد، شخص دروغ آمده به شما گفته، خلاف آمده نقل كرده. چرا می‌گویند: انسان هر چه را كه می‌شنود نباید ترتیب اثر بدهد؟ چرا؟ به جهت این است كه ممكن است شخص مغرض باشد، غرض داشته باشد، یا اشتباه فهمیده باشد. یك مطلبی را می‌آید اشتباهاً گزارش می‌دهد و شما بر اساس آن گزارش ترتیب اثر می‌دهید. این ممكن است به جاهای نامطلوبی برسد. لذا می‌گویند: قبول نكردن یك خبر از علائم عقل است. دیدید بعضی‌ها فوراً یك مسأله‌ای را قبول می‌كنند. اگر یك بچّه حتّی بیاید یك قضیه‌ای را نقل بكند، فوراً قبول می‌كنند. اینها اصلاً عقل ندارند. كسی كه یك خبری را دیر قبول می‌كند، این علامت عقل است.

در یكی از كلمات معصومین است، ظاهراً أمیرالمؤمنین علیه‌السّلام در آن حكم‌شان كه در آخر نهج البلاغه است، یكی از عبارت این است كه از علائم قوّت عقل این است كه شخص یك خبری را زود قبول نمی‌كند. می‌گویند: فلان شخص فوت كرده، قبول نكند. فلان قضیه انجام شده، قبول نكند. بسته به آن موقعیت آن گزارش و آن نقل، افراد، شما می‌توانید افراد را محك بزنید. یك قضیه‌ای را نقل بكنید، می‌بینید بعضی‌ها زود قبول كردند و ترتیب اثر دادند، بعضی‌ها همینطوری نگاه كردند و به عنوان احتمال مطلب را در خودشان جای دادند. اینها از آنها عقلشان بیشتر است، این افراد. این همه تأكید هست بر اینكه نسبت به مسائل، انسان باید تحقیق كند، تفحّص كند. برای چیست؟ برای این است كه خودمان داریم می‌بینیم دیگر، خودمان داریم احساس می‌كنیم، خودمان داریم متوجّه می‌شویم دیگر. حالا این مطلب مربوط به تخیلات و مربوط به اوهام و مربوط به مسائل غیرواقعی است حالا چه برسد به اینكه اگر یك قضیه واقعی باشد و باز علم، علم حصولی است و یعنی اگر شما حتّی یقین به یك مطلبی پیدا كردید، باز از خارج این صورت برای شما آمده. از خارج آمده. یعنی یكنفر می‌آید برای شما یك قضیه و پدیده‌ای را نقل می‌كند، نفر دوّم می‌آید، سوّم می‌آید، چهارم، تا اینكه برای شما از تواتر این نقلها، یقین حاصل می‌شود كه این قضیه انجام شده. این را می‌گویند تواتر. و ما در مبانی اعتقادی خودمان ـ نه مربوط به احكام ظاهری هست، مانند: طهارات و نجاسات و مسائل ظاهری ـ در مبانی اعتقادی مانند فرض كنید كه مبانی جبر و مشیت و اختیار و توحید و معاد و كیفیت حشر و نشر و مسائل مربوط به صفات و اسماء الهی و قضا و قدر و اینها، ما در این مبانی، قطعاً نیاز داریم یا به دلالت صریح آیات قرآن كریم و یا به روایت متواتری كه هیچ گونه شك و شبهه‌ای برای ما در نقل از قول معصوم باقی نگذارد. ولی در مسائل طهارات و نجاسات، نه، در آنجا نیاز نداریم. فرض كنید كه یك حكم ظاهری است، حالا فرض كنید كه من باب مثال آیا اگر یك جایی فرض كنید كه نجس بشود با یك مرتبه آب طاهر می‌شود یا با دو مرتبه، سه مرتبه؟ حالا یك روایت، یكی هم بود، ما در مبنا آنقدر نسبت به این قضیه سختگیری نداریم. البتّه این به این معنا نیستش كه هر روایتی را كه انسان ببیند ترتیب اثر بدهد. نه، بعد از فرض صحّت سند، خیلی تفحّص نمی‌كنیم، حالا فرض بكنید كه حالا شما با یك دفعه این را طاهر كردی یا به دو دفعه طاهر كردی. به جای دین خیلی برنمی‌خورد، خیلی مشكلی پیدا نمی‌شود.

امّا حالا سؤال ما این است: اگر در یك جا شما یك روایت داشتی یا یك نقلی داشتی راجع به یك مسأله‌ای كه مربوط به یك قضایای مهّم و قضایای حیاتی، مثل قصاص، مثل قتل، مثل فرض بكنید كه گرفتن اموال، مثل مسائل حقوقی، به این كیفیت بشود، آیا شما هم با همین یك خبر و یك روایت عمل می‌كنید؟ یعنی یك روایتی فرض بكنید كه دارد اگر فرض كنید كه فلان قضیه انجام شد، شخص، فلان كار را كرد، باید او را به قتل برسانید. خب هیچوقت عمل نمی‌كنید. اگر شخص آمد این گناه را مرتكب شد، باید به قتل برسانید. یك روایتی فرض كنید كه هست، در تمام كتب اخبار یك روایت است؛ اگر كه فرض كنید كه كسی كه روزۀ ماه رمضانش را خورد باید این را در ملأ عام اعدام كرد. خب هیچوقت یك همچنین كاری را نمی‌كنید. در مسائل كیفری و حقوقی و امثال ذلك عمل به خبر واحد نمی‌شود كرد. باید مطلب یقینی بشود برای انسان. چرا؟ چون مسأله مهم است. كِی ما می‌توانیم فرض بكنید كه به یك شخصی كه آمده از امام علیه‌السّلام یك قضیه‌ای را نقل كرده، بعد متوجّه می‌شود حالا اشتباه فهمیده، نصفش را فهمیده، نصفش را متوجّه نشده، ما بیاییم یك حركت عظیمی كه اختلال كلّی در جامعه پدید می‌آورد، ما بر این مترتّب كنیم؟ صحیح نیست. چرا قضیه اینطور است؟ برای چه؟ چرا؟ چون علم ما حصولی است. تمام اینها نكته‌اش به این برمی‌گردد. خودمان چیزی نمی‌دانیم، كسی می‌آید برای ما نقل می‌كند، كتابی را باز می‌كنیم و متوجّه می‌شویم، خبری از جایی به گوش ما می‌رسد و ما به یك قضیه اطّلاع پیدا می‌كنیم. این می‌شود علم حصولی. علم حصولی مقدار و ارزش و اعتبارش، روشن شد. چه مقدار ارزش دارد؟ چه مقدار ارزش دارد؟ حالا شما نگاه كنید ببینید، تمام دنیا دارند روی علم حصولی دارند برنامه‌هایشان را همه را انجام می‌دهند؛ تمام دنیا. تمام حركتها، تمام قضاوتها، تمام بیا و بروها، تمام حكم و فتواها، همۀ اینها چیست؟ بر اساس علم حصولی. یعنی شخص بدون اینكه خودش در یك جریانی قرار بگیرد، آن برای او بازگو می‌شود و بعد ترتیب اثر می‌دهد. این مسائلی كه من دارم خدمتتان عرض می‌كنم، این مسائل از مبنای مهّم سلوك است. حالا قضایا، قضایای فنّی است، ولی مسألۀ مهمّ یك سالك را چه تشكیل می‌دهد؟ این كه به هر كه هر چه می‌گوید گوش بدهد؟ هر خبری كه به گوشش می‌رسد عمل كند؟ هر زیدی آمد یك قضیه‌ای نقل كرد به آن عمل كند؟ هر كه آمد گفت: من این خواب را دیدم. بگوید: درست است؟ و اساس زندگیش را بر این اساس بگذارد؟ نه جانم! این حرفها نیست. سلوك خیلی بالاتر از این حرفهاست. خیلی مهم‌تر از این حرفهاست. این كارها، كارهای بچّه‌گانه است. این كارها، كارهای ابلهانه و كودكانه است. علم حصولی چه علمی است؟ علمی است كه از خارج از محیط نفس، یك مسأله‌ای برای انسان روشن می‌شود. حالا این صحیح است یا صحیح نیست، یك مسألۀ دیگر است. یك صورتی در ذهن می‌آید. حالا این، یا به واسطۀ خواب برای انسان پیدا می‌شود یا به واسطۀ مكاشفه برای انسان پیدا می‌شود یا به واسطۀ نقل یك خبری از یك شخصی برای انسان پیدا می‌شود، حالا آن شخص عادل است، فاسق است، مغرض است، غیر مغرض است، اینها دیگر مراتب مختلف وسائط برای حصول یك همچنین علم حصولی است. این علم‌هایی كه برای ما پیدا می‌شود، این است. این را می‌گوئیم علم حصولی.

قسم سوّم علم، عبارت است از علم حضوری. در علم حضوری است كه اشتباه دیگر وجود ندارد. امكان ندارد اشتباه باشد. آیا شما الآن در این اطاق هستید یا نیستید؟ همه می‌گوییم هستیم. آقا! به چه دلیل، به چه دلیل شما می‌گوئید من در این اطاق هستم؟ می‌گوییم: خب، خودمان داریم می‌فهمیم این را دیگر؛ خودمان داریم وجودمان را حس می‌كنیم. آیا در اینكه ما داریم وجود خودمان را حس می‌كنیم، آیا باز در اینجا دیگر شك است؟ دیگر شكّی نیست. من الآن خودم را دارم حس می‌كنم. كسی به من گفته: آقا! شما در این اطاقید. تا من حرف او را قبول كنم؟ اگر هزار نفر بیایند، الآن یك به یك بیایند شهادت بدهند، بگویند: جناب آقای كذا! شما در این اطاق نیستید، هزار نفر بیایند بگویند، تأثیری در ما ندارد. اگر یك میلیون نفر بیایند بگویند: آقا! شما در این اطاق نیستید، خیال می‌كنید در این اطاقید، حالا مگر اینكه یك شخصی دارای خب یك اختلالاتی باشد دیگر و الاّ خب... . می‌گویند خودش قبول كرد. ملاّ رفت مكتب، خلاصه اینها دیدند كه نه این ملاّ ماشاءاللَه سرحال است و هر روز می‌آید، یك كاری بكنیم كه از زیرش فرار كنیم؛ این هر روز می‌آید درس و كتك و از این حرفها می‌دهد. آمدند یكی یكی بهش گفتند: آقا! مریض شدی، تب كردی، رنگت قرمز شده، زرد شده، چی‌چی شده. یك ده پانزده نفر گفتند، این كم‌كم مریض شد. این را می‌گویند ناراحتی، بیماری هیستریك، یكی‌اش این است. یكی از چیزهایش ‌كه خود باوری است؛ آدم هی باور می‌كند. یك قضیۀ خارجی را هی باور می‌كند، باور می‌كند و این علم حصولی كم‌كم موجب یك دگرگونی و دگردیسی حضوری می‌شود. یعنی می‌آید، در وجودش یك واقعیت را هی پدید می‌آورد. یك شخصی بیاید به شما بگوید كه: آقا! من در فلان مجلس بودیم، آقا! پشت سر شما حرف می‌زدند، نمی‌دانید فلان شخص چه گفت. یك چیزی به شما گفت كه اگر بگویم اصلاً تحمّل نمی‌توانید بكنید، آمده به شما یك همچنین حرفی زده، ـ حالا به دروغ‌، اصلاً دروغ است، اصلاً اصل ندارد ـ یك مرتبه رنگ قرمز، عصبانیت عجیب، هنوز تمام نكرده، بلند می‌شود. آقا! بنشین! چرا رنگت قرمز شد؟ آقا پشت سر ما یك همچنین حرفی را زدند، یك همچنین مطلبی را مطرح كردند. همین كه شخص بلند می‌شود می‌خواهند برود، می‌گوئیم: آقا! بنشین اصلاً اصلش دروغ است، یك همچنین چیزی صحّت ندارد. این چیست؟ این علم حصولی باعث به وجود آمدن یك پدیده‌ای شد در ذهن شما. اسم آن را ما می‌گذاریم: علم حضوری. یعنی وجود یك پدیده، وجود یك واقعیت در نفس، این می‌شود علم حضوری.

علم حضوری عبارت است از اینكه انسان یك واقعیت و یك پدیده را در وجود خودش، نه در خارج، در وجود خودش یك واقعیت و یك پدیده را احساس كند. الآن كه شما گرسنه نیستید؟ اگر هستید، بگوئید، من زودتر تمام كنم. إن‌شاءاللَه گرسنه كه نیستید. كم‌كم این صحبتهای ما شما را می‌برد، می‌برد، می‌برد به طرف گرسنگی دیگر. تا به یك جایی كه می‌گوئید: آقا! دیگر چه خبر است دیگر، آقا! دیگر رودۀ بزرگ دارد كوچك را؛ كوچك، بزرگ را، اثنی‌عشر، دارد نمی‌دانم چه؟ اینها همه را. هی به اینطرف می‌روید. الآن این حالت گرسنگی در ما موجود نیست ـ حدّاقل در خودم دارم می‌گویم ـ نیست. لذا می‌بینید دارم خیلی قشنگ، راحت، صحبت می‌كنم و خلاصه شما را هم، گوشتان را گرفتیم به كار. ولی یك مقداری كه می‌گذرد كم‌كم شما در وجودتان احساس گرسنگی می‌كنید، بدون اینكه كسی به شما بگوید، بدون اینكه كسی به شما اعلام كند، بدون اینكه زنگی را به صدا در بیاورند. به مجرّد به صدا آمدن زنگ، همه احساس گرسنگی می‌كنند؛ نه، زنگ نمی‌خواهد. زنگ چیست؟ در دل شماست، در اعصاب شماست، در سیستم ‌هاضمۀ شماست، در جهاز هاضمۀ شما زنگ وجود دارد. یكمرتبه احساس می‌كنید گرسنه هستید و احتیاج به چه؟ احتیاج به غذا دارید. این را كسی به شما گفته؟ ‌كسی برای شما... . این می‌شود چه؟ می‌شود علم حضوری. علم حضوری این است كه آن پدیده و آن واقعیت، هر چه می‌خواهد باشد، آن واقعیت در نفس شما حاضر باشد. آن واقعیت در وجود شما حاضر باشد. این عبارت است از چیست؟ این عبارت از علم حضوری است.

این مسأله دیگر قابل تخطّی نیست. وقتی كه یك شخص گرسنه می‌شود، این گرسنگی دیگر قابل اشتباه نیست. من گرسنه شدم دیگر، دارم می‌بینم. حالا گرچه ممكن است خود گرسنگی كاذب باشد یا سیری، سیری كاذب باشد،‌ ولی بالأخره وجدانش كه دیگر كاذب نیست. من دارم وجدان می‌كنم، این را در خودم دارم وجدان می‌كنم. حالا آیا ممكن است كه علم حصولی با علم حضوری منطبق شود؟ بله، ممكن است.

شما می‌روید پیش یك طبیب كه شما را معاینه كند. ایشان به شما هشدار می‌دهد: چنانچه این كارها را بخواهید انجام بدهید این مراعاتها را نكنید، هفتۀ دیگر به این ناراحتی مبتلا می‌شوید. اگر گرسنگی بكشید، اگر در غیر از موقع مناسب غذا بخورید، اگر غذاهای نامناسب را بخورید، شما هفتۀ دیگر به این كیفیت، دارای ناراحتی معده می‌شوید، ناراحتی اثنی‌عشر می‌شوید. این را، این طبیب به ما می‌گوید. یا اصلاً اگر هم نه، می‌گوید: شما با این وضع هفتۀ دیگر قطعاً به یك ناراحتی جهاز هاضمه مبتلا می‌شوید و ما هم علم داریم بر این كه طبیب صادق است وحاذق است و اشتباه نمی‌كند؛ یعنی با فرض این موضوع. پس الآن ما علم داریم بر اینكه هفتۀ دیگر به این قضیه ما مبتلا می‌شویم، به این ناراحتی مبتلا می‌شویم. ولی هنوز مبتلا نیستیم. این قضیه روزها می‌گذرد؛ شنبه، یكشنبه، دوشنبه ...، همینطور می‌گذرد ما در انتظار این خبر طبیب به سر می‌بریم. روز جمعه كه می‌شود یك مرتبه احساس ناراحتی در معدۀ ما پیدا می‌شود. آن علم حصولی، با این علم حضوری اتّحاد برقرار می‌كنند. آنی را كه قبلاً به ما گفته بودند كه می‌رسیم، با آنی را كه خودمان به او رسیدیم، وحدت برقرار می‌كند، یكی می‌شود. اینجا است كه اتّحاد علم حصولی و علم حضوری است. این علم حصولی، اینجا به درد می خورد. علم حصولی كه با علم حضوری یكی شود آن علم حصولی مفید است. ولی اگر نه، یكی نشد، اختلاف پیش آید، یا انسان را در بین دو راهی قرار داد، این دیگر در این صورت نمی‌تواند مفید باشد‌.

امام صادق علیه‌السّلام می‌فرماید كه: علم عبارت است از نوری كه خداوند در قلب قرار می‌دهد. حالا من سؤال می‌كنم: آیا افرادی كه از خارج بیایند به انسان بگویند: فرض كنید كه قضیه این است؛ آیا اینها نور است؟ یك شخصی بیاید یك مطلبی را به انسان بگوید: آقا! در آنجا فلان قضیه اتّفاق افتاد، یكی دیگر بیاید خلافش را نقل بكند، شخص ثالث بیاید، تأیید اوّل را بكند، شخص رابع بیاید، تأیید دوم را بكند. آیا اینها نور است؟ نور چیست؟ نور عبارت است از یك حقیقت و یك پدیده‌ای كه آن حقیقت و آن پدیده موجب راهنمایی انسان است به واقع؛ آن را می‌گویند نور. چرا این چراغ نور است؟ چرا خورشید نور است؟ به خاطر اینكه خورشید موجب می‌شود كه ما به واقع برسیم، به حقایق مختفی بر عین و بر چشم ما اطلاع پیدا بكنیم. اگر خورشید نباشد، همه عالم مُظلَم است دیگر، تاریك است دیگر، كسی، كسی را نمی‌تواند تشخیص بدهد. اگر چراغ نباشد، شما نمی‌دانید در این اتاق چیست. دوست را از دشمن تشخیص نمی‌دهید. باید چراغ باشد تا ببینید این دوست است و این دشمن است. این خطر دارد و این ندارد. این می شود نور. پس در نور یك جنبۀ واقع در اینجا قرار دارد، یك جنبۀ نفس‌الأمری در اینجا قرار دارد. به عبارت دیگر: این نوری كه خداوند در قلب قرار داده است و آن نور برای هدایت است و امكان ندارد آن نور موجب اشتباه بشود، آیا این نور از طریق علم حصولی است و از قُماش علم حصولی است و از نسخ علم حصولی است یا حتماً باید از نسخ علم حضوری باشد؟ علم حصولی ممكن است خلاف باشد.

یك سؤالی من الآن از شما می‌كنم: چند سال است كه الآن می‌گویند: آپولو رفته، موشك رفته، اینها رفته به كرۀ ماه و آنجا رفتند و دیدند و تحقیق كردند و آمدند؟ چند سال است؟ من از زمان طفولیتم یادم است توی روزنامه‌ها وجراید و رپورتاژها و امثال ذالك، این قضیه را نقل می‌كنند. حالا من از شما یك سؤال می‌كنم: آیا واقعا آپولو به كرۀ ماه رفته است؟ شاید نرفته باشد، همۀ اینها كلَك باشد. كلام یكی از شما می‌تواند با دلیل عقلی و علمی بیاید اینجا ـ همین الآن، من اینجا نشسته‌ام ـ ثابت كند: قطعاً آپولو رفته كرۀ ماه. بیاید ثابت كند، بیایید بگویید، بیایید!. سی و چند سال است كه می‌گویند: آپولو...، لَعَلّ اینكه یك موشك هوا كرده باشند و یك عكسهایی انداخته باشند، آورده باشند، گفتند كه: این كرۀ ماه است. شما را بردند آنجا؟ شما خودتان رفتید؟ من یك نمونه‌ای دارم می‌گویم كه كسی نتواند دیگر راجع بهِش حرف بزند. یعنی یقینی‌ترین یقینیات را من دارم الآن از شما می‌گیرم. آنی كه دیگر دَرَش هیچ شكی ندارید دیگر. هیچ شبهه‌ای شما درش ندارید. بیایید ثابت كنید برای من كه: ‌آقا! این آپولوئی كه رفته كرۀ ماه، نمی‌دانم افرادی كه رفتند ـ نمی‌‌دانم آمسترانگ بودند؟ كی بودند؟ آن افرادی كه، سرنشینان و اینها ـ اینها واقعاً رفتند و یقیناً آمدند بیان كردند، مانند روز قیامت و مانند این خورشید، مانند این چراغی كه الآن شما دارید می‌بینید، مثل این چراغ شما وما یقین داریم این قضیه در خارج انجام شده. نه، هیچ دلیلی نداریم. هزار تا كَلَك می توانند روی ما سوار كنند و بعد هم بگویند: این قضیه در خارج هست. من الآن خودم دارم از شما سؤال می‌كنم، یكی بیاید به من ثابت كند؛ یكی بیاید. این فیلمهایی كه دارند می‌سازند و توی تلویزیون و این برنامه‌ها و كلَك‌ها و با زوم‌ها و بزرگ كردن‌ها و كوچك كردن‌ها و این فیلمهای علمی، تخیلی، اینها، كه همۀ اینها اصلاً كشك است و همه، حقّه بازیهای این كمپانی‌ها و چیزهای فیلم‌سازی و این حرفها است. اینها چطوری است؟ مگر این نیست؟ شما نگاه می‌كنید: آقا! یك آسمان خراش صد و ده طبقه یكمرتبه با یك زلزله برگشت. كدام آسمان خراش؟ كدام شهر؟ كدام شهر وآسمان خراش آمد برگشت، اینها هم منتظرند همان موقع عكسش را بردارند؟ این كَلك است، حقّه‌بازی است دیگر. شما نگاه می‌كنید، می‌بینید كه: فلان شخص از آن بالا، از كوه خودش را پرت كرد پایین. كدام دیوانه‌ای می‌آید تو فیلم خودش را از كوه پرت كند پایین و بعد هم جنازه‌اش تكه تكه بشود؟ اینها همه‌اش كلك است. یك دنیا را با كلك دارند می‌گردانند. حالا فهمیدید؟ با حقّه‌بازی، با كلك دارند می‌گردانند. من نمی‌گویم این قضیه وقوع خارجی ندارد. نه، اتفاقاً آدم عاقل آن كسی است كه هر قضیه را در بوتۀ احتمال خودش قرار بدهد. ولی من دارم این را می‌گویم: یقینی‌ترین یقینیاتی كه الآن برای ما در این عصر و در این قرن هست، من چطور راحت از دست شما گرفتم. هیچ دلیلی نداریم آپولو كرۀ ماه رفته است، بیایید ثابت كنید. نه، آقا جان! این حرفها نیست. ولی همه‌مان هم یقین داریم. چرا؟ چون هِی به گوش ما خورده، هِی تصویر دیدیم، هِی عكس دیدیم، هِی رپورتاژ دیدیم، هِی خبر دیدیم؛ هِی آمدند نقل كردند، با این مصاحبه كردند، با آن مصاحبه كردند، هِی آمدند، هِی چی شد؟ هِی زیاد، زیاد، زیاد، تا اینكه ما به عنوان یك اصل مسلّم و غیر قابل تغییر، آمدیم این پدیده را پذیرفتیم. این چیست؟ این علم حصولی است؛ فایده ندارد. یك مرتبه متوجّه می‌شوید: نه، آقا جان! سرتان را كلاه گذاشتند. این حرفها چیست؟ آپولوی چی؟ موشك چی؟ كرۀ ماه چی؟ كلاه گذاشتند سرمان. آنها هم كه باید بگذارند، بلدند چطوری كلاه می‌گذارند.

راه خدا راهی است كه كلاه سرآدم نمی‌رود. علم حضوری علمی است كه دیگر كسی نمی تواند سر آدم كلاه بگذارد. نمی‌تواند كلاه بگذارد. حالا می‌آیم عرض می‌كنم. ـ دعا كنید وقت، كِش پیدا بكند، بتوانیم به آنچه كه وعده دادیم برسیم ـ در علم حضوری كسی نمی‌‌تواند كلاه سرت بگذارد، چرا؟ چون نورٌ یقَعُ فی قَلبِ مَن یشآء. نوری را كه خدا قرار می‌دهد در قلب كسی برای هدایت، می‌شود آن نور هم كلك باشد؟ آن نور اشتباه درآید؟ خدا یك نور اشتباه بگذارد، انسان را به سمت دیگر ببرد، به یك كیفیت دیگر ببرد؟! می‌شود؟ می‌شود نوری كه خدا در قلب پیغمبر گذاشته برای هدایت ما، ما را به سمت جهنّم سوق دهد؟ امكان ندارد. نوری كه خدا در قلب امام مجتبی علیه‌السّلام قرار داده برای صلح با معاویه، بعد بیایند بگویند: یا مُذلَّ المؤمنین! «ای كسی كه باعث بدبختی مؤمنین شدی!» اِ...پس این نور نیست، این ظلمت است. این امام حسن، امام حسنی است كه باعث ذلّت شده، باعث بدبختی مؤمنین شده، این دیگر نمی‌تواند نور باشد. نوری كه در سید‌الشّهداء هست و می‌گوید: من می‌خواهم با یزید مقابله كنم، مقاتله كنم. آیا می‌شود فرض كنید كه ما تصوّر كنیم كه نه، امام حسین علیه‌السّلام صحیح نبود ـ بعضی‌ها می‌نویسند. از همین نویسندگان فارسی. حالا چه داعی داشتیم؟ـ .

یك شخصی یادم است، آن شخصی بود به نام عبداللَه ریاضی، كه یك وقتی رئیس مجلس شورا بود زمان شاه، زمان سابق، همان زمان طاغوت. ایشان گفته بود كه: این حسین ـ به یك عبارت توهین آمیزی ـ این دور از عقل و منطق و سیاست است كه یك شخصی بیاید با حاكم زمان خودش دربیفتد و هر كسی این كار را بكند سزایش همین است. عقل و منطق اجازه نمی‌دهد كه انسان بیاید با یزید و با أمیرالمؤمنین و با آن خلیفۀ آن زمان بیاید مقابله كند. این كار را كرد نتیجۀ كارش را هم دید. خیلی وقیحانه و خودش هم نتیجۀ حرفهایش را دید.

امام حسین علیه‌السّلام در قلبش نور است و این نور او را به سمت مقابلۀ با یزید و لشكریان یزید دارد می‌كشاند. ما هم اگر خودمان را در آن خیمه قرار دادیم، ما هم مشمول این نور خواهیم شد. اگر قرار ندادیم، آن نور تخطّی نمی‌كند، آن كار خودش را می‌كند؛ ما اینجا بدبخت شدیم. ما خودمان را خارج قرار دادیم. او در قلبش نور است، در آن حرفی نیست. پس بنابراین آن نوری كه منظور امام صادق علیه‌السّلام به عنوان بصری است كه می‌فرماید: لَیسَ العِلمُ بالتَّعلُّم، نمی‌تواند علم حصولی باشد، چون قابل اشتباه است، قابل خطا است. شما بالاتر از امام صادق كسی را سراغ دارید؟ ـ همان امام صادقی كه داریم بیانات عالیةالمضامین ایشان را با آن عقل ناقص و جاهل خودمان داریم تفسیر می‌كنیم ـ الآن یك راوی می‌آید از همین امام صادق برای ما یك خبر نقل می‌كند. از كجا ما می‌دانیم راست گفته؟ شاید اشتباه كرده، شاید در كلماتی كه از امام صادق شنیده، پس و پیش كرده، یك واو پس و پیش بشود، مطلب عوض می‌شود. از امام صادق كه ما بالاتر سراغ نداریم كسی. از ابی‌بصیر هم كه شخص بهتری سراغ نداریم. ولی شما می‌توانید قسم بخورید: این مطلبی را كه الآن ابی‌بصیر آمده از امام صادق برای شما نقل كرده، این مسأله صد در صد دُرُست و طبق همانی است كه حضرت فرمودند؟ ما این ادّعا را نمی‌توانیم بكنیم. كی ما می‌توانیم متوجّه بشویم كه یقیناً این كلام، كلام امام صادق است؟ كی می‌توانیم؟ ـ دیگر خودتان باید بتوانید با مطالب...ـ كی می‌توانیم این حرف را بزنیم؟ وقتی كه آن عبارتی را كه از دهان مبارك امام صادق علیه‌السّلام دارد در می‌آید، بتواند از دهان ما در بیاید. این می‌شود آن نور. آن حقیقتی كه از دهان امام صادق علیه‌السّلام دارد به عنوان بصری، دارد مطرح می‌شود، آن حقیقت را هم ما هم بتوانیم بگوئیم. اینجا دیگر اشتباه وجود ندارد. این می‌شود علم حضوری. پس علم حضوری، ما یك چیزی آقاّ از ولایت شنیدیم، یك چیزی از مراتب شنیدیم، اصلاً نمی‌دانیم چه هست. همینطوری راه افتادیم و یا علی!؛ این ولی است، ‌آن وكیل است، آن امام است، آن پیغمبر است.

آقاجان! ولی می‌دانید به كه می‌گویند؟ ولی به كسی می‌گویند كه اگر حرفی را بزند، امام زمان علیه‌السّلام بیاید، امام او را تخطئه نمی‌تواند بكند. به این می‌گوئید ولی. كیست این؟ كجاست این؟ اگر خود امام زمان بلند شود بیاید، امام زمان نمی‌تواند این را تخطئه كند. بگوید: آقا! اشتباه كرده؛ در این تكّه‌اش اشتباه كرده، دو سوّم را درست گفته، یك سوّم را غلط گفته، مَزج بین غیره و... . این را ما اسمش را چه می‌گذاریم؟ اسمش را ولی می‌گذاریم. پس كه باید ولی بشود، كسی كه علمش حضوری بشود. آن می‌شود ولی؛ آن می‌شود.

از كجا ما می‌توانیم بدست بیاوریم كه آن پدیده‌ای را كه ما احساس كردیم، آن پدیده صحیح است یا خطا برمی‌دارد؟ چه معیاری ما داریم؟ چه معیار داریم؟ دو معیار؛ یا اینكه یك شخصی كه قطع داریم: امكان ندارد، امكان ندارد در كلمات او اشتباهی رخ بدهد كه فقط امام معصوم علیه‌السّلام است. امكان ندارد او بیاید و مطلب ما را تأیید كند، بگوید: بله، مطلب شما در این محدوده درست است. گرچه ما علم حصولی داریم، ولی این علم حصولی باید با علم حضوری امضاء و مُهر بشود. ـ دقّت كنید! ـ اگر ما حتّی علم حصولی داریم باید صحّت و استقامت آن علم، با امضاء و مُهرِ علم حضوری باشد. این یكی. دوّم اینكه: آن علم حصولی ما، مبدّل بشود به علم حضوری. این طریقِ چه؟ طریق دوّم كه این نیاز به امام هم ندارد. یعنی خود این علم حصولی بیاید، بیاید به یك جا، برگردد به علم حضوری. علم حضوری را چه تعریف كردیم؟ خود واقعه و خود حادثه را انسان در نفس ببیند.

ببینید دارد كار به كجا می‌رسد. داریم به یك نقطه‌ای می‌رسیم كه علم حضوری عبارت است از اینكه پدیده‌ها و حوادث خارجی را انسان در وجود خودش ببیند. یعنی چه؟ یعنی اگر یك زلزله در یك جا می‌افتد، انسان نه اینكه احاطه پیدا می‌كند بر آن زلزله و آن زلزله را می‌بیند، خود این زلزله را در نفس خودش مشاهده می‌كند؛ انگار نفس او زلزله است؛ انگار خود نفس او، آن واقعۀ خارجی است؛ نه اینكه مشاهده می‌كند: بله، یك همچنین زلزله‌ای اتّفاق افتاد. ممكن است اشتباه كرده؛ غذا زیاد خورده، مكاشفاتش خلاف است؛ خوابی كه دیده عوضی در می‌آید؛ عوضی در می‌آید؛ غذا زیاد می‌خورد، آش رشته می‌خورد؛ معلوم نیست كه چیست؟ بیش از هزار، ما، پارامترهای متفاوت برای صحّت و سُقم خوابها و مكاشفاتمان داریم. كدامشان را خبر داریم؟ چرا می‌گویند: عمل نكنید؟ چرا می‌گویند: ترتیب اثر ندهید؟ چرا؟ آقا! این یك قضیه‌ای را می‌بیند طرف دیگر می‌آید خلافش را می‌بیند. حالا كدامش درست است؟ هر دو تایتان كه دیدید. ما به كدامش حالا عمل كنیم؟ شما می‌آئید می‌بینید: آقا! بنده مكاشفه می‌كنم این آب است؛ یك كسی می‌آید می‌گوید: آقا بنده مكاشفه كردم این دوغ است. یك كسی می‌آید مكاشفه می‌كند این دوغ است؛ ـ اگر بنده دل درد داشته باشم، بخورم، دل دردم بدتر می‌شود ـ آن یكی می‌آید مكاشفه می‌كند، فرض كنید كه، این چای و نبات است، آخر بخورم فرض كنید كه دل دردم خوب می‌شود، اگر من باب مثال سَردیم كرده باشد. حالا بنده بخورم یا نخورم؟ چكار كنم؟ نمی‌شود كه هر دویش هم درست باشد. هر دویش كه نمی‌شود درست باشد. ما می‌بینیم در خارج همینطور است. اینجا چه باید كرد؟ اینجا جایی است كه باید انسان احتیاط بكند، ترتیب اثر نباید بدهد، باید به آنچه كه یقین است در حدّ وسع خودش باید عمل بكند. اینجاست این بلوبشورها درست می‌شود، این بیا، بروها درست می‌شود، این تو سر هم زدن‌ها درست می‌شود، این او را رد می‌كند، این او را امضاء می‌كند. اینها همه‌اش مال چیست؟ همه‌اش كشك است آقا! اینها همه. از اصل سند ندارد؛ از اصل حساب ندارد. وقتی علم ما علم راست و صحیح خواهد شد كه آن واقعۀ خارجی در نفس ما تحقّق پیدا كرده باشد. آنجا می‌شود علم دیگر، علم حضوری. آن دیگر قابل خطا نیست.

حالا فهمیدید معنای آیۀ شریفۀ ﴿اللَه نُوِر السَّمواتِ و الأرض﴾ «خدا نور آسمان و زمین است» یعنی چه نور آسمان و زمین است؟ یعنی خدا به آسمان و زمین نور می‌دهد؟! خدا خورشید را خلق كرده تا به این زمین و این كُراتی كه در دور و برش هستند نور بدهد؟ خدا كهكشانها را درست كرده تا هر كدام آنها یك خورشیدی باشند برای میلیاردها میلیارد ستاره و ثوابت دیگر؟ این معنای آسمان و زمین است؟ نه، چرا خدا، اینطور...؟ مگر خدا نمی‌توانست جور دیگری بیان كند؟ خدا می‌توانست بگوید: اللَه مُنَوِّر السَّمواتِ و الأرض «خدا به آسمان ها و زمین نور می‌رساند.» ﴿اللَه نور﴾ خود خدا و ذات پروردگار است كه نور آسمان و زمین است. یعنی چه؟ یعنی آن حادثه و آن پدیده‌ای كه حقیقت آسمان و زمین را تشكیل می‌دهد، ذات پروردگار است در مظاهر مختلف. آن حقائقی كه در عالم مُلك و در عالم مَلكوت به تمام عوالم و مراتبش وجود دارد، آن حقیقتش، نفس ذات پروردگار است. ما كثرت می‌بینیم، ما ستاره می‌بینیم، ما ماه می‌بینیم، ما زید و حسن و بَكر و خالد می‌بینیم، ولی حقیقت زید و بكر و خالد و زمین و زمان و سیارگان و ثوابت و مجّرد و غیر مجرّد و مادّه...، آن حقیقتش چیست؟ آن حقیقتش ذات پروردگار است كه در مظاهر مختلف آمده خودنمایی كرده؛ به جلوه‌گری پرداخته؛ آمده خودش را چیه؟ نشان داده. در این گل، به صورت زیبای قرمز، در این گل، به صورت زیبای سبز، در آن گل، به صورت زیبا، در این زمین، در آن آسمان در آن ملائكه، در آن مجرّدات. تمام اینها چیست؟ ﴿اللَه نُوِر السَّمواتِ و الأرض﴾. یعنی اگر آن نور را از سَموات و أرض شما بگیرید، عدم بر عالم حاكم خواهد شد؛ نیستی مطلق بر عالم حاكم خواهد شد؛ تمام حبابها از بین خواهد رفت. آن نور همان چیزی است كه در صورتهای مختلف، از او تعبیر به اسامی مختلف ما می‌آوریم؛ دشت و دمن و كوه و صحرا و درخت و... . آن ﴿اللَه نُوِر السَّمواتِ و الأرض﴾. آیا در ذات الهی، به علم حصولی است یا به علم حضوری؟ به علم حضوری است. پس علم حضوری پروردگار نسبت به جمیع خلائق، عبارت است از وجود خود اشیاء در ذات پروردگار. این عبارتی را كه امام صادق علیه‌السّلام می‌فرماید: العلمُ نورٌ یقعُ فی قَلب مَن یشآء، با توجّه به همان حقیقت نور كه عبارت است از علم حضوری، یعنی آن حقیقت وجود انسان با آن واقعۀ خارجی كه مَظهرِ برای ظهور پروردگار هست در عالم خارج، اتّحاد برقرار كند؛ یكی بشود.

حالا فهمیدیم كلام أمیرالمؤمنین علیه‌السّلام را كه می‌فرماید:

أتَزعَمُ أنَّكَ جِرمٌ صَغیرٌ \*\* وَ فیک انْطَوَی العالَمُ الأکبَر[[1]](#footnote-1)

«تو خیال می‌كنی فقط یك بدن و گوشت و استخوانی، در حالتی كه عالمی در وجود توست، تو خبر نداری.» تو باید بروی با آن عالَم در وجود خودت، وحدت برقرار كنی، آشتی كنی، مصاحب بشوی، آن عالَم در وجود خودت را باید ببینی. یك سری ممكن است یك شخصی معلوماتی داشته باشد در ذهن خودش، غفلت كند، می‌آیند می‌نشانند: آقا! شما متوجّه باش! شما یك همچنین درسهایی خواندی! یك همچنین استعدادهایی داری، می‌توانی به اینجا برسی، قدرت داری، به كار ببند، همّت داشته باشد، تا به آنچه كه در درون توست، برسی. یكی گوش می‌دهد، می‌رود تجربه می‌كند، یاد می‌گیرد، تمرین می‌كند، هِی ممارست می‌كند، هِی یك به یك آنچه را كه در درون اوست، برای او ظهور پیدا می‌كند. یكی، نه، اعتنا نمی‌كند، آنچه را كه در درون اوست، مانند یك پرده‌ای رویش می‌افتد و این نمی‌تواند به او برسد.

أتَزعَمُ أنَّكَ جِرمٌ صَغیرٌ \*\* و فیكَ انْطَوَی العالَمُ الأكبَر

یعنی: «تو خیال می‌كنی یك جرم صغیری هستی، خیال می‌كنی فقط در این محدودۀ مغز و عصب و اعصاب و استخوان و جهاز هاضمه و گردش خون و همین، فقط همین، نه جانم! این نیست. دنیایی در وجود توست كه از او خبر نداری.»

مرحوم آقای حدّاد وقتی كه آن نوه‌شان از دنیا می‌رود، مرحوم آقا در كتاب، نمی‌دانم كجای این روح مجرّد، چه فرمودند؟ می‌گویند: من خیال كردم این بچّه است ولی یكمرتبه دیدم روح او آمد، آمد، بزرگ شد، عظیم شد، عظیم شد و آمد گسترش پیدا كرد، رفت، رفت شرق و غرب عالم را آمد روحِ او گرفت، یعنی چه؟ یعنی با تمام حوادث و پدیده‌هایی كه در عالم هست اتّحاد پیدا كرد و همه را در وجود خودش آمد هضم كرد. این معنای وَ فیكَ انْطَوَی العالَمُ الأکبَر است. آن نور اسپهبدیه‌ای كه مرحوم آقا در رسالۀ لب‌اللباب نوشتند كه آن حقیقت نور می‌آید و تمام عالم را می‌گیرد، همین است؛ این علم حضوری است كه این علم حضوری عبارت است از احاطه و سیطرۀ وجودی، نه فقط یك اطّلاع، اطّلاع تصویری و صوری، این احاطۀ وجودی است بر همه. الآن من در اینجا نشستم، جناب آقای شیبانی هم اینجا هستند. آنچه كه من از ایشان اطّلاع دارم همینی است كه الآن دارم می‌بینم. این اطّلاع من را هم یك دوربین عكسبرداری هم می‌تواند انجام بدهد. یعنی همینی را كه من الآن دارم می‌بینم چیست؟ همین را یك دوربین می‌آید در صفحۀ كاغذ؛ چشمها و گوش و بینی و دهان و مو و ابرو و تمام خصوصیات. امّا دوربین عكسبرداری می‌تواند برود از این تخیلات ایشان و صور ذهنیۀ ایشان، از او هم یك عكس بردارد؟ از او كه دیگر نمی‌تواند. خیلی كار توانستند بكنند، یك امواجی می‌فرستند و می‌آید و یك كیفیتی، یك خصوصیاتی را می‌آید حالا... . امّا كجا؟ آیا دوربینی می‌تواند بیاید از غرائز ایشان هم عكس بردارد و نشان بدهد: آقا! این تفكّر ایشان است؟ تفكّر كه روی كاغذ نمی‌آید. حالات و خصوصیات نفسانی كه روی كاغذ نمی‌آید. امّا اگر من بخواهم علم حضوری پیدا كنم به ایشان، این است كه من بیایم، بیایم، بروم داخل بدن بشوم، از این بدن بگذرم، بروم در نفس ایشان، در صورت ایشان، در مثال ایشان، و در سرّ ایشان و در باطن ایشان، بشوم: آقای محمّد حسن شیبانی؛ این می‌شود علم حضوری. پس اولیاء و بزرگان كه علم حضوری دارند، آن علم حضوری آنها عبارت است از وجود خود آنها در ضمن وجودهای خارجی؛ می‌شود او. وقتی كه شد او، این دیگر قابل تخطّی نیست. چطور این خطا برمی‌دارد؟ چطور این اشتباه برمی‌دارد؟

حالا صحبت در این است ـ این، فقط من این را به عنوان مقدّمه فقط عرض كردم كه برای اینكه به این نكتۀ تربیتی و سلوكی برسیم ـ امام صادق علیه‌السّلام می‌فرماید: علم عبارت است از نوری كه در قلب كسی خدا قرار می‌دهد. نور را گفتیم عبارت است از علم حضوری. پس بنابراین اگر شخصی بخواهد در راه راست باشد و راه حقیقت را بپیماید، آیا با علم حصولی انسان می‌تواند راه حقیقت را برود؟ یا نه، باید علم، علم حضوری باشد؟ آیا اگر فلان شخص، فلان عالِم، فلان روحانی، فلان غیر روحانی، گفت: آقا! راه سعادت شما این است، آیا با گفتن او، راه هدایت برای انسان روشن و واضح می‌شود یا نه؟ نه، شاید نباشد، شاید اشتباه كند. اگر فلان شخص بگوید: اگر شما بخواهید به بهشت بروید، امروز باید اینكار را انجام بدهی، فردا باید آن كار را انجام بدهی، این عمل را از شما سر بزند؛ آیا با گفتن او برای انسان الزامی می‌آید برای انجام دادن یا نه؟ نه، چرا؟ چون علمش حصولی است، حضوری كه نیست؛ شاید اشتباه كرده، عوضی فهمیده، در ترتیب مقدّمات اشتباه كرده، عوضی بهش گزارش دادند، آنهم عوضی به مردم می‌گوید، اشتباه به او گزارش دادند، آنطوری كه باید و شاید مسائل مطرح نشده، لذا عكس‌العمل او یك عكس‌العمل غیرصحیحی ممكن است باشد. این نورٌ یقعُ فی قَلب مَن یشاء نیست. كدام شخص امر او برای انسان الزام‌آور است؟ آن شخصی كه امر او، امر علم حضوری باشد، نه علم حصولی؛ مثل امام علیه‌السّلام.

امام علیه‌السّلام چرا جاودانه است؟ چرا همیشگی است؟ چون علمش حضوری است، علم حضوری كه از بین نمی‌رود. دارد واقعیت را می‌بیند، نه اینكه می‌بیند، واقعیت در وجود اوست. وقتی كه یك واقعیتی را امام علیه‌السّلام احساس می‌كند با وجودش، همینطوری كه وجود خودش را دارد احساس می‌كند، این دیگر احتمال خطا ندارد. این برای انسان الزام می‌آورد. اینجاست كه ما به این نكته می‌رسیم: در انطباق بین تكوین و تشریع، در انطباق بین مسائل منطقی و واقعی باید یك معاملۀ صحیح و منطقی و ریاضی وجود داشته باشد، بر اساس آن پارادوكس ریاضی و منطقی است كه ما می‌توانیم چكار بكنیم؟ ترتیب اثر بدهیم. یعنی امام علیه‌السّلام، چرا حرف امام علیه‌السّلام برای ما لازم است؟ چون خدا گفته؟ نه، ما اصلاً به خدا كاری نداریم، علم امام حضوری است. اگر خدا هم نمی‌گفت، اگر خدا نمی‌آمد فرض كنید كه كلام پیغمبر را تأیید كند، نكند، شما برو ببین، احساس كن، علم او حضوری است. خب حالا خدا هم گفته به جای خود، دیگرخب بهتر، تأئید كرده. ﴿شَهِدَ ٱللَّهُ أَنَّهُۥ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ وَٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ وَأُوْلُواْ ٱلۡعِلۡمِ قَآئِمَۢا بِٱلۡقِسۡطِ﴾[[2]](#footnote-2) خود خدا هم آمده شهادت داده.﴿إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُواْ نَشهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَه وَ اللَه يعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَ اللَه يشهدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُون﴾ «خدا می‌آید شهادت به رسالت می‌دهد، خدا می‌آید نفاق منافقین را برملا می‌كند» امام علیه‌السّلام به این جهت است كه كلام او برای ما كلام منطقی است؛ چون با اصول ریاضی این كلام امام علیه‌السّلام تطبیق می‌كند، چون علمش علم حضوری است.

فلهذا ما می‌بینیم امام صادق علیه‌السّلام در آن رسالۀ بسیار عجیب كه منصوب به فضیل بن عیاض هست كه از امام صادق علیه‌السّلام نقل می‌كند. حضرت می‌فرمایند: لایجوز الفُتیا لِمَن لایسْتَفتی مِن اللَه بصَفاء سِرّه و برهانٍ مِن رَبّه «جایز نیست فتوی دادن، جایز نیست به اجتماع حكمی را الزام كردن ـ كلام امام صادق است من نمی‌گویم ـ جایز نیست فتوی دادن مگر برای كسی كه بدون واسطه از همان حقیقت نوریه‌ای كه یقعُ فی قلبِ مَن یشاء هست و خود او به علم حضوری، تمام حقیقتِ شرع و احكام را با وجود خود لمس می‌كند و با صفاء سرّ و دلیل غیر قابل تغییر و تبدیل از پروردگار می‌گیرد، به غیر از او شخصی بیاید متصدّی مقام فتوی بشود» بیاید خودش را در معرض قرار بدهد؛ بیاید مردم را دعوت كند به عمل به فتوای او و عمل به رساله‌های عملیۀ او؛ جایز نیست؛ امام علیه‌السّلام می‌فرماید نمی‌شود. فتوی چیست؟ فتوی چیزی است كه ممكن است باعث كشتن بی‌گناه بشود؛ باعث از بین رفتن عرض و ناموس بشود؛ باعث از بین رفتن شخصیت و حیثیت افراد بشود؛ باعث از بین رفتن اموال بشود. این فتوی است، نه اینكه حتماً مسائل طهارت و نجاست و اینها، این نیست. منظور امام علیه‌السّلام این است كه انسان خودش را در معرض دخل و تصرّف شئون مردم قرار بدهد. این است قضیه. مجتهد و فقیهی كه حوادث برای او به علم حضوری روشن شده باشد ـ نه به علم حصولی؛ حسنعلی آمد این حرف را زد، حسینقلی آمد این را گفت، زید آمد این را گفت، پس بنابراین ما فتوی به اینطور می‌دهیم. اینكه... ـ كی؟ آن شخصی كه با من از مسجد قائم حركت كند بیاید به طرف منزل ـ قبل از اینكه انقلاب به پیروزی برسد ـ به روزنامه فروشی وقتی كه می‌رسد، رو می‌كند به من، می‌گوید: آقای سید محسن این عكس كیست؟ می‌گویم: آقا این عكس ابوالحسن بنی صدر است‌. یك نگاهی بهش می‌اندازد و می‌گوید: عن قریب است كه از این مرد بر سر ایران آنچه بیاید كه دیگر قابل جبران نباشد. این می‌تواند فتوی بدهد. درست است؟ این علمش می‌شود چه؟ علم حضوری. علم حضوری، دارد می‌بیند. خودش، واقعه در وجودش چیست؟ لمس است، خطا نمی‌كند. این شخص اگر بگوید: بایست! انسان باید چكار كند؟ بایستد؛ اگر بگوید: برو! انسان باید برود؛ اگر بگوید: بنشین! باید بنشیند؛ اگر بگوید: حركت كن! باید حركت كند. این شخص. دیدید دیگر، همه‌تان دیدید.

البتّه خب مطالب هنوز باقی مانده، امیدواریم كه...، من هم یك قدری قبلاً خسته هم شده‌ بودم. خیال می‌كنم به علم حضوری گرسنگی همه رسیدند دیگر، دیگر موقع ختم مجلس است و امیدواریم إن‌شاءاللَه خداوند ما را موفّق كند به این مطالب و مضامینی كه از امام صادق ـ جدّاً من بعضی وقتها می‌گویم كه اگر ما این حرفها را نداشتیم چه خاكی بر سرمان می‌كردیم؟ واقعاً كلمات امام صادق علیه‌السّلام، این بیخود نیست كه ایشان می‌فرمودند: من هفته‌ای دو بار، در نجف و بعد، این روایت را همه‌اش در جیبم گذاشته بودم و مطالعه می‌كردم ـ آخر این، ببینید آخر این حضرت چه می‌گوید و ما آقا چقدر از قضیه پرتیم، امام صادق چه دینی را دارد برای ما تعریف می‌كند و ما دنبال چه مسائلی هستیم. آن چه دارد می‌گوید ما كجائیم، ما كجائیم.

امیدواریم خداوند ما را مشمول شفاعت و مشمول دستگیری امام صادق علیه‌السّلام قرار بدهد و ما را از شیعیان خالص و مطیع أمیرالمؤمنین علیه‌السّلام و ائمّه قرار بدهد. ما را از شیعیان و ذابّین از حریم مقدّس حضرت بقیه‌اللَه أرواحنا فداه قرار بدهد. در دنیا از زیارت و در آخرت از شفاعتشان ما را بی‌نصیب مگرداند.

اللَهمّ صلِّ عَلی محمَّد و آلِ محمّد

1. «ديوان منسوب به أمير المؤمنين عليه السّلام» طبع سنگى، قافيه «راء» [↑](#footnote-ref-1)
2. سورۀ آل عمران (٣)، صدر آیۀ ١٨ [↑](#footnote-ref-2)